



در باب وضعیت اپیدمی

آلن بدیو، ترجمه: نوید زهت

از همان ابتدا بر این باور بودم که وضعیت کنونی با مشخصه همه‌گیری ویروسی آن، چندان هم استثنائی نیست. از همه‌گیری (ویروسی) ایدز بگیر تا آنفلوآنزای پرندگان و ویروس‌های ابولا و سارس ۱ - حتی اگر نخواهیم به سایر انواع آنفلوآنزا، بازگشت دوباره سرخک یا انواع نوظهوری از بیماری سل اشاره کنیم که آنتی‌بیوتیک‌ها هم دیگر از درمان آن عاجزند - همگی به ما نشان داده‌اند که اپیدمی‌های مرگبار و جدی (مثل ایدز با چندین میلیون کشته) محصول ناگزیر درآمیختگی بازار جهانی با مناطق وسیع محروم از امکانات پزشکی و همچنین فقدان انضباطی جهانی در رابطه با واکسیناسیون‌های ضروری است. به همین اعتبار و گذشته از این واقعیت که وضعیت اپیدمی جاری، جهان نسبتاً مرفه و در آسایش موسوم به غرب را به شدت تحت تأثیر قرار داده - واقعیتی که به خودی خود واجد هیچ معنا و اهمیت بدیعی نیست، اما در رسانه‌های اجتماعی به موجی شک‌برانگیز و منزجرکننده از مرثیه‌خوانی و بلاهت دامن زده - درک نمی‌کردم به چه دلیل باید این بار فراتر از اقدامات بدیهی محافظتی و البته طولانی‌تر از مدت زمان لازم برای از بین رفتن ویروس در نبود میزبان جدید، خود را تافته جدابافته دانست و به گوشه‌ای پناه برد.

از این‌ها گذشته، نام اصلی اپیدمی جاری خود به یک تعبیر حکایت از آن دارد که با «پدیده‌ای جدید در جهان معاصر» سروکار نداریم. نام اصلی بیماری سارس ۲، به معنای «سندروم حاد و شدید تنفسی ۲»، است؛ نامی که به «دو باره‌گی» این شناسه از پی اپیدمی سارس ۱ اشاره دارد که در بهار ۲۰۰۳ در گوشه و کنار دنیا شیوع پیدا کرد. در آن زمان، به این بیماری «اولین بیماری ناشناخته قرن بیست و یکم» می‌گفتند. بنابراین واضح است که اپیدمی کنونی به هیچ عنوان پدیده‌ای اساساً جدید یا

بی سابقه نیست؛ بلکه دومین از نوع خود در قرن اخیر است و می‌توان آن را فرزند خلف نمونه اول محسوب کرد. این قضیه تا بدان حد واضح است که امروز تنها انتقاد جدی وارده بر مقامات در رابطه با بحث پیش‌بینی این اپیدمی، عدم تأمین مالی پژوهش‌هایی است که می‌توانست در پی ظهور سارس ۱، دست‌کم ابزاری درست و حسابی برای اقدام علیه سارس ۲ در دسترس جهان پزشکی قرار دهد.

بنابراین، من نیز گمان می‌کردم همچون هر کس دیگری، جز تلاش برای ایزوله کردن خودم در خانه، کاری از دستم بر نمی‌آید و البته حرفی هم برای گفتن نداشتم جز آنکه دیگران را به انجام همین کار تشویق کنم. در این مورد، پایبندی به نظم و انضباطی سفت‌وسخت از همه ضروری‌تر است، چرا که پشتیبانی و حفاظت لازم را برای همه کسانی فراهم می‌آورد که بیش از همه در معرض ابتلا هستند: طبیعتاً و در وهله اول، همه کادر پزشکی که مستقیماً در خط مقدم حاضرند و باید بتوانند بر رعایت قاطعانه مقرراتی انضباطی، از جمله از جانب مبتلایان، حساب باز کنند؛ همچنین کسانی که بیش از همه ضعیف و آسیب‌پذیرند، مانند سالمندان و به‌خصوص کسانی که در آسایشگاه‌ها تحت مراقبتند؛ و البته تمامی کسانی که ناگزیر از رفتن به سر کار هستند و خطر سرایت و ابتلا را به جان می‌خرند. انضباط کسانی که می‌توانند از فرمان «در خانه بمانید» اطاعت کنند باید همراه شود با یافتن و پیش‌نهادن وسایلی برای کسانی که به‌زحمت «خانه‌ای» دارند یا اصلاً ندارند تا با همه این اوصاف بتوانند سرپناه امنی پیدا کنند. در این مورد، مصادره عمومی هتل‌ها می‌تواند یکی از راه‌های ممکن باشد.

درست است که عمل به این وظایف هر روز بیش‌ازپیش ضرورت می‌یابد، اما دست‌کم در نگاه اول مستلزم هیچ تلاش جدی تحلیلی یا تأسیس طرز فکری جدید نیست. ولی این روزها، از جمله در حلقه اطرافیان نزدیکم، مطالب فراوانی می‌خوانم و می‌شنوم که پریشانم کرده؛ هم از بابت آشفتگی و سراسیمگی عیان آنان و هم به‌واسطه ضعف بی‌چون و چرایشان در توصیف وضعیتی که در آن به‌سر می‌بریم، وضعیتی که در نهایت ساده و فاقد پیچیدگی است.

این اظهارات کوتاه‌بینانه، سرزنش‌های قاطعانه و فرجام‌خواهی‌های رقت‌انگیز اشکال مختلفی به خود می‌گیرند، اما همگی یک نقطه اشتراک دارند و آن بی‌اعتنایی شگرفی است که نسبت به سادگی هولناک وضعیت اپیدمی کنونی و فقدان هر نوع بداعتی در آن روا داشته‌اند. برخی بی‌خود و بی‌جهت شیفته و سرسپرده قدرت‌های حاکم می‌شوند که در واقع صرفاً همان اقداماتی را در پیش گرفته‌اند که ماهیت پدیده بر آنان تحمیل کرده. برخی دیگر به سیاره زمین و رمز و رازهایش متوسل می‌شوند که آن هم بی‌فایده است. بعضی‌ها هم تقصیر همه‌چیز را به گردن ماکرون نگون‌بختی می‌اندازند که صرفاً دارد وظیفه خود را در مقام رئیس دولت، آن‌هم نه بدتر از هر همتای فرضی‌اش، در دوران جنگ یا اپیدمی انجام می‌دهد. دیگرانی هم هستند که با های‌وهوی فراوان از رخدادی بنیان‌گذار یک انقلاب بی‌سابقه سخن می‌گویند که نسبت آن با نابودی یک ویروس هنوز مبهم است - انقلابی که حتی «انقلابیون» مدنظرمان نیز هیچ راه و روش تازه‌ای برای تحقق آن پیشنهاد نداده‌اند. در این میان، برخی نیز در ورطه یک بدبینی آخرالزمانی افتاده‌اند. باقی هم از این واقعیت سرخورده‌اند که اینجا دیگر قانون طلایی ایدئولوژی معاصر، یعنی «اول من»، هیچ نفع و بهره‌ای ندارد، گره از کاری نمی‌گشاید و حتی ممکن است در مقام یک شریک جرم ظاهر شود و نگذارد شر این ویروس به این زودی‌ها از سرمان کم شود.

به نظر می‌رسد چالش اپیدمی همه‌جا دست‌به‌کار زایل‌ساختن فعالیت و کارکرد ذاتی خرد است و سوژه را واداشته تا به دامان همان دست‌مضامین و پدیده‌های غم‌انگیزی - چون عرفان، افسانه‌بافی، دعا، پیشگویی و لعن و نفرین - بازگردد که به هنگام فراگیری طاعون در قرون وسطی مرسوم بود. به همین اعتبار، احساس می‌کنم به نوعی ملزم به آنم تا در ادامه ایده‌های ساده‌ای را در کنار هم مطرح کنم؛ ایده‌هایی که با مسرت آن‌ها را دکارتی می‌نامم.

بگذارید با تعریف مسئله آغاز کنم؛ مسئله‌ای که تعریف به‌شدت بد و نادرست‌اش اغلب منجر به مواجهه‌ای ناشیانه با آن شده. پیچیدگی یک اپیدمی از این واقعیت ناشی می‌شود که همواره نقطه اتصال تعیین‌های طبیعی و اجتماعی است. بنابراین تحلیل

کامل آن باید ناظر به نقاط تقاطع باشد: باید به نقاط تقاطع این دو تعیین پی برد و برآیند آن‌ها را آشکار کرد. برای مثال، نقطه اتکای اولیه اپیدمی جاری را باید به احتمال زیاد در بازارهای استان ووهان جست. بازارهای چینی به کثیفی و آلودگی خطرناکشان و میل مهارناپذیری شهره‌اند که نسبت به فروش انواع و اقسام حیوانات زنده و تلنبارشده بر روی یکدیگر در فضای باز دارند. در همین بازارها بود که ویروس در زمانی نامعلوم و در محیط عمومی متراکم و شلوغی ظاهر شد که به‌سختی واجد ابتدایی‌ترین شرایط بهداشتی بود؛ آن‌هم در کالبد حیوانی که خود ویروس را از خفاش به ارث برده بود.

به این طریق، خط سیر طبیعی ویروس از گونه‌ای به گونه‌ای دیگر عاقبت به سمت گونه انسان حرکت می‌کند. اما دقیقاً چگونه؟ هنوز پاسخ این سوال را نمی‌دانیم و فقط پژوهش‌های علمی است که می‌توانند آن را آشکار کنند. پس بگذارید در این بین، به طور ضمنی تمامی آنانی را به باد انتقاد بگیریم که با اتکا به تصاویری ساختگی، دست‌به‌کار انتشار آنلاین داستان‌های دروغین نوعاً نژادپرستانه‌ای هستند که منشأ همه این دردسرها را خوردن خفاش‌های نیمه‌جان توسط چینی‌ها عنوان می‌کنند. واقعیت آن است که انتقال محلی بین گونه‌های حیوانی که دست آخر به نوع بشر رسیده، سرمنشأ همه این قضایاست. پس از آن صرفاً با عملکرد ساده یکی از داده‌های بنیادین جهان معاصر رویاروییم: رشد و ارتقای درجه، یا به بیان دیگر، حضور پرشور و عالم‌گیر سرمایه‌داری دولتی چین در عرصه بازار جهانی. پیامد آن نیز شبکه‌های بی‌شمار انتشار ویروسی بود که تا پیش از موفقیت دولت چین در قرنطینه کامل نقطه شروع بیماری، یعنی استانی با جمعیت ۴۰ میلیونی، آشکارا در حال تاخت و تاز بودند - قرنطینه‌ای که عاقبت با موفقیت اما آنقدر دیر انجام شد که نتوانست مانع از عزیمت جهانی اپیدمی در مسیرهای خاکی، آبی و هوایی شود.

در اینجا باید به جزئیات گویای آنچه من مفصل‌بندی مضاعف اپیدمی می‌نامم، توجه کنیم: امروز سارس ۲ در ووهان مهار شده، اما موارد ابتلای بسیاری در شانگهای گزارش شده که عمدتاً ناشی از ورود مسافران خارجی و بازگشت اتباع چینی است. به

همین اعتبار، چین همان جایی است که می‌توان پیوند بین فصل مشترک طبیعت و جامعه در بازارهای نابسامان را با انتشار سیاره‌ای این سرمنشأ ویروسی مشاهده کرد، پیوندی که طرف اول آن به دلایلی منسوخ ناشی از سنت‌های کهن بوده و دومی به دلایلی مدرن و امروزی، به بازار جهانی سرمایه‌داری و اتکای آن به تحرک و سیلان پرسرعت و بی‌وقفه محول شده است.

تازه پس از این وارد مرحله‌ای می‌شویم که دولت‌ها به صورت محلی تلاش می‌کنند جلوی انتشار ویروس را بگیرند. بگذارید به اجمال خاطر نشان کنم اراده دولت‌ها برای جلوگیری از انتشار ویروس اساساً در سطح محلی باقی می‌ماند، درحالی‌که این اپیدمی مرزها را رد می‌کند. واضح است که به‌رغم وجود برخی نهادهای قدرت فراملی، این دولت‌های بورژوازی محلی هستند که در خط مقدم حاضرند. در این جا با یکی از تناقضات عمده جهان معاصر سروکار داریم. اقتصاد، از جمله فرآیند تولید انبوه صنوعات، تحت لوای بازار جهانی درمی‌آید - برای مثال می‌دانیم که امروزه سرهم کردن ساده یک تلفن همراه مستلزم بسیج نیروی کار و منابع، از جمله منابع معدنی در دست کم هفت کشور متفاوت است. با تمام این اوصاف، قدرت‌های سیاسی هنوز که هنوز است اساساً ملی باقی مانده‌اند. رقابت بین امپریالیسم قدیم (اروپا و ایالات متحده) و جدید (چین، ژاپن و...) نیز در را به روی هر آن فرآیندی بسته است که می‌تواند منجر به تأسیس یک دولت سرمایه‌داری جهانی شود. پس اپیدمی همچنین لمحهای است که تناقض بین اقتصاد و سیاست بی‌پرده افشا می‌شود. حتی کشورهای اروپایی نیز نتوانسته‌اند سر بزنگاه از پس تطبیق سیاست‌هایشان در رویارویی با ویروس برآیند. دولت‌های ملی که دستخوش چنین تناقضاتی هستند، تلاش می‌کنند با رعایت حداکثری سازوکارهای سرمایه به مواجهه با وضعیت اپیدمی بروند؛ هرچند ماهیت خطر آنان را ناگزیر از جرح و تعدیل سبک و کنش‌های قدرت ساخته.

از دیرباز می‌دانیم که به‌هنگام وقوع جنگ بین کشورها، دولت باید به منظور نجات سرمایه‌داری محلی، نه فقط چنانکه انتظار می‌رود بر توده‌ها، بلکه بر خود بورژوازی نیز الزامات و محدودیت‌هایی چشم‌گیر اعمال کند. برخی صنایع فقط به‌خاطر آنکه

تولید افسارگسیخته تسلیحات مستقیماً هیچ ارزش اضافی قابل تبدیل به پولی ایجاد نمی‌کنند، تا آستانه دولتی شدن پیش می‌روند. بسیاری از بورژواها در مقام افسران نظامی بسیج می‌شوند و در معرض خطر مرگ قرار می‌گیرند. دانشمندان شبانه‌روز کار می‌کنند تا اسلحه جدید اختراع کنند. تعداد بسیاری از روشنفکران و هنرمندان نیز موظف به تأمین جریان پروپاگاندای دولتی و جز آن می‌شوند. در رویارویی با اپیدمی نیز این قسم واکنش‌های دولت‌سالار اجتناب‌ناپذیر است. به همین دلیل و بر خلاف آنچه گفته می‌شود، اظهارات ماکرون یا نخست‌وزیر ادوارد فیلیپ درباره بازگشت «دولت رفاه»، اختصاص بودجه برای حمایت از بیکاران یا کمک به افراد خوداشتغالی که مغازه‌هایشان بسته شده، تقاضای ۱۰۰ یا ۲۰۰ میلیارد یورو از خزانه دولت و چه بسا اعلام «ملی‌سازی» صنایع، هیچ‌کدام به واقع تعجب‌آور یا متناقض‌نما نیستند. این نشان می‌دهد که استعاره ماکرون درست است: «ما در حال جنگیم». در جنگ یا اپیدمی، دولت ناچار است به منظور اجتناب از وقوع یک فاجعه راهبردی، گاه با زیر پا گذاشتن ماهیت معمول طبقاتی‌اش، اقداماتی را در پیش گیرد که هم اقتدارگرایانه‌تر و هم به‌طور کلی هدفمندترند. این پیامد تماماً منطقی وضعیت است که در عین باقی‌ماندن در چارچوب نظم اجتماعی مستقر، هدفی جز مهار اپیدمی - یا با وام‌گیری دوباره از استعاره ماکرون، پیروزی در جنگ - با بالاترین درجه اطمینان ندارد. این موضوع اصلاً شوخی‌بردار نیست و در واقع ضرورتی تحمیل‌شده به‌واسطه انتشار زائده‌ای مرگبار در تقاطع طبیعت (نقش برجسته دانشمندان در این قضایا) و نظم اجتماعی (مداخله اقتدارگرایانه و گریزناپذیر دولت) است.

در بحبوحه این تلاش‌ها، بروز برخی خلاهای جدی امری اجتناب‌ناپذیر است. مثلاً نبود ماسک‌های محافظتی یا عدم آمادگی لازم برای ارائه خدمات در دوره ایزولاسیون بیمارستانی را در نظر آورید. اما چه کسی می‌تواند به‌راستی به خود ببالد که چنین پدیده‌ای را پیش‌بینی کرده؟ حقیقت دارد که دولت از جهاتی هیچ اقدامی برای پیشگیری از وضعیت کنونی انجام نداده است. حتی می‌توان چنین مدعی شد که در عوض با دهه‌ها تضعیف نظام بهداشت و سلامت ملی، در کنار سایر بخش‌های دولت که

باید در خدمت منافع عمومی بودند، چنان عملکردی از خود به جای گذاشته که گویا هیچ پدیده‌ای مشابه یک همه‌گیری خانمان‌سوز نمی‌تواند کشورمان را تحت تاثیر قرار دهد. تا بدین‌جا، دولت به شدت سزاوار سرزنش است، آن‌هم نه فقط در قامت دولت ماکرون، بلکه در هیأت تمامی آنانی که دست‌کم در سی سال گذشته پیش از او زمام قدرت را در دست داشته‌اند.

اما این نکته هم حقیقت دارد که شاید جز شمار معدودی از دانشمندان، هیچ‌کس دیگر ظهور این نوع از یک بیماری همه‌گیر را در فرانسه پیش‌بینی نکرده یا حتی متصور نشده بود. احتمالاً بسیاری چنین می‌پنداشتند که این دست پدیده‌ها مناسب حال آفریقای سیاه یا چین تمامیت‌خواه است و نه اروپای دموکراتیک. در این بین، بدون شک چپ‌گراها - یا حلقه‌زردها یا حتی فعالان اتحادیه‌های کارگری - نیز هیچ‌حق به‌خصوصی برای سخنرانی و موعظه در این مورد و ادامه جاروجنجال‌ها درباره ماکرون، این هدف ناچیز و بی‌ارزش‌شان در چند صباح‌اخیر، ندارند. چرا که آنان هم مطلقاً نتوانستند چنین روزهایی را پیش‌بینی کنند. تازه برعکس، این گروه‌ها تا همین اواخر و درست هنگامی که اپیدمی در مسیر آمدن از چین بود، تجمعات کنترل‌نشده و تظاهرات پرسروصدای خود را چندین برابر کردند تا امروز دیگر فارغ از هویت‌شان، صلاحیت آن را هم نداشته باشند که تأخیر مقامات را در سنجش ابعاد واقعی آنچه در شرف روی‌دادن بود قاطعانه محکوم کنند. راستش را بخواهید، هیچ نیروی سیاسی در فرانسه نتوانست زودتر از دولت ماکرون ابعاد ماجرا را به درستی ارزیابی کند.

بنابراین اگر بخواهیم از جانب دولت به قضیه نگاه کنیم، وضعیت به‌گونه‌ای است که دولت بورژوازی باید در عین پاسداشت راهبردی و آینده‌نگرانه تقدم آن قسم از منافع طبقاتی که خود باز نمود صورت عام آن است، صراحتاً و به‌طور علنی منافی نسبتاً عمومی‌تر از منافع بورژوازی صرف را حاکم سازد. به عبارت دیگر، این بزنگاه دولت را وادار می‌سازد به‌خاطر وجود داخلی یک «دشمن» که خود ماهیتی عمومی دارد - و در ایام جنگ می‌تواند یک متجاوز خارجی باشد، اما در وضعیت کنونی ویروس

سارس ۲ است- وضعیت را به وسیله یکپارچه سازی منافع عمومی تر با منافع طبقه‌ای که نماینده تام‌الاختیار آن است، مدیریت کند.

چنین وضعیتی (جنگ جهانی یا اپیدمی جهانی) به‌ویژه از لحاظ سیاسی «خنثی» است. جنگ‌های گذشته فقط در دو کشور موجب راه‌اندازی انقلاب‌ها شده‌اند که شاید در نسبت با قدرت‌های امپریالیستی وقت مطرود و جدا افتاده بودند: روسیه و چین. دلیل این امر در مورد روسیه آن بود که قدرت تزاری از همه لحاظ و برای مدت زمانی طولانی یک قدرت ارتجاعی بود، از جمله وقتی به شکل بالقوه در حال وفق دادن خود با ظهور و تولد یک سرمایه‌داری واقعی در این کشور پهناور بود. در مقابل این قدرت اما یک نیروی پیش‌تاز سیاسی و مدرن در هیأت بولشویک‌ها وجود داشت که با تمام قوا به‌دست رهبرانی برجسته سازمان یافته بود. در مورد چین، جنگ انقلابی داخلی پیش از جنگ جهانی رخ داد و حزب کمونیست چین در سال ۱۹۴۰ در رأس یک ارتش مردمی آزموده قرار داشت. در مقابل، تاکنون جنگ در هیچ قدرت غربی منجر به راه‌اندازی پیروزمندانه یک انقلاب نشده است. حتی در آلمان، کشوری که در سال ۱۹۱۸ بازنده از جنگ بیرون آمد، هم قیام اسپارتاکیست‌ها به‌سرعت در هم کوبیده شد.

از آنچه گفته شد، می‌توان به‌وضوح این درس را آموخت که اپیدمی جاری در مقام یک بیماری همه‌گیر، در کشوری چون فرانسه هیچ پیامد سیاسی درخور توجهی به‌همراه نخواهد داشت. حتی با فرض اینکه بورژوازی ما -در پرتو شکوه و شکایت‌هایی خام و شعارهایی فراگیر اما پوشالی- به این باور رسیده باشد که لحظه خلاص شدن از شر ماکرون فرا رسیده، اما حتی همین هم نمی‌تواند به هیچ عنوان نشانگر تغییر قابل توجهی باشد. از همین حالا نامزدهایی که «از لحاظ سیاسی مناسب و شایسته» تشخیص داده شده‌اند، در کمین قدرت نشسته‌اند؛ درست همانند هواداران پوسیده‌ترین شکل «ملت‌گرایی» که به یک انداز منفور و منسوخ است.

اما آن کسانی از ما که سودای یک تغییر حقیقی در شرایط سیاسی این کشور را داریم، باید از این میان پرده اپیدمی و حتی گوشه‌نشینی - کاملاً ضروری - آن بهره بگیریم تا بر روی سیماهای جدید سیاست کار کنیم، بر روی پروژه تأسیس عرصه‌های نوین سیاسی و همچنین توسعه فراملی مرحله سوم کمونیسم که از پی مرحله درخشان ابداع آن و مرحله -جذاب اما عاقبت شکست‌خورده- آزمونگری دولتی‌اش می‌آید. همچنین باید هر آن دیدگاهی را بی‌رحمانه از دم تیغ نقد خود بگذرانیم که مدعی است پدیده‌هایی چون اپیدمی می‌توانند به‌خودی خود در راستای امری عمل کنند که از لحاظ سیاسی ابتکاری است. افزون بر انتشار عمومی داده‌های علمی درباره اپیدمی، تاکیدها و باورهای جدید در رد یا تایید وضعیت بیمارستان‌ها و بهداشت عمومی، مدارس و آموزش برابر، مراقبت از سالمندان و پرسش‌هایی از این دست، تنها محمل‌هایی هستند که می‌توانند حامل باری سیاسی باشند. احتمالاً این‌ها تنها مواردی باشند که بتوان در ترازنامه کاستی‌های خطرناکی لحاظ کرد که وضعیت کنونی بر آنان نور افکننده است.

در این میان، باید علنی و بی‌محبا نشان دهیم که این به‌اصطلاح «رسانه‌های اجتماعی» باری دیگر اثبات کرده‌اند بیش از هر چیز -و جدای از نقش‌شان در پرکردن جیب میلیاردرها- عرصه‌ای برای ترویج ازکارافتادگی ذهنی و لاف‌زنی، شایعاتی مهارنشده‌ی، کشف «بداعت‌ها» بی‌بدوی و چه‌بسا تاریک‌اندیشی فاشیستی هستند. پس بیایید حتی و به‌ویژه در انزوای خود، جز به حقایق تحت کنترل علم و چشم‌اندازهای مستحکم سیاستی نوین، با تمام تجربیات محلی و همچنین اهداف راهبردی‌اش، وقعی ننهیم.

منبع: ورسو